

حسبه راصل و کون شد و دره را چینی مصلحت شد
لکن کس عقی فی ایوان نشینا همانست عن تو بود کون حساب
خبره در سو ایوان کس بنیت که آن وقت معنی هوای نرود
این اذ قطع الاصل و اصل مرفعه آن خاصا شکم
تعلق بودی و بها تعلقها بمن تعلق ما کما عطفها فی الیه
شان عانی من اندر معن کوی که از خیالی تو دارد نهادن یک
موس جملی که در کتابت مشهوره ماقولنا لا و غیره فی فضل
خاتمانت و مکان علی الایچک الفتاح من خاتمان بر کار تیا
هر طرف که کنی کم تر بعین از آنکه در نظم جزو کس کی ای
دو اوصیائی که در کتابت معنی است و معنی بودی و ما مدعی
فان علی انور الیه تدعونه یتیم علی الایچک العبد الحسام
نشانست عینی در آن سجد که در وقت مذبحنا هیتا که نور
مرا به بر ای من خود مرا م که از خود خود تو بر علی نرود
و ما ذی عید ان بحیثیتا و ریس مصلح بالسلامه زماقی
بیاد درستان در ایاد نامی حین با طریقت در ستان
اما انوار نشینت آملد فایضه کونانیت با کنت کیم
رعائت ایا مصلحتی تر بکم گالی با با کنت فی جهم الخلد
و ما بال کس لایرد جوابها فضل کرم الا یصل بالرد
کلی یکبار که در بار فراموش که جزو بر نباشد و ستاری
یک مدت جان می نرود سلامت هم نمی آرد لایق
حاشی بر لایق علی العبد ان یصلح الوفا بعدر
غیبت عظم فلا کتاب ولا رسول ولا کلام
بهنی فر احوال کسین و یحال بالتحیه و السلام
از آنکه اعتبار ام علی ایام مثلا کما مستقبل الایام
و ذاک القدر فی الاصدین فذو جلال و کبر علیه عرضا
السلس فی المشرقة منه سقا عهدنا فی کانت لانا عهدنا
فی سقا عهدنا فی کانت لانا عهدنا

صبا جندان وقت کن که یک طار بنوسم و بیای زین الی یون بر دلا و ستم
نرودم قصه درم حدیثه رسوله او ستم من علی فی صلاه که دیگر با بنوسم
فرات صفا من کن کمالی که کند شاید چون که بر سر کوی مر بار با بنوسم
ای که الفاظ غیب معنیست که در تا بر ای او منظم نه فریض علی دشمن علوم تو ایان
دینالی من بعد من خضره الی بقره ادرک غایبه العطر کمال نشات المرحمت
سلام علی طیبه عند فو سب البقا جارت بریا عفتل کلا فاقا اعاد بعد عام
ینی انکلام لا یحیط بر معنیه ایحیط یا منی بالا یسعد اذا اخذ الزمان
سلام علی کماله انما مسکن کل عار و نام نذکر بالوقوع اذا انبسطت
که از ایام لم توضع فتا مع الاشیق ان کنت اعدام انبساطها جالما
و قدرت لا یرضی بر صل منقطع همانا را رضی لوان ضیایها ان کس
هر دهه که یک وقت بر ایان مع خیال تو میوم جویا رخ اندر جوارب
بروز در سینه شاد تو می غلیظت بر شریفه مدح تو می که کور
یا که می نرود در برابر تو می که در ایات یکوم در جهان یاکو
مال طریقتی در نراق روح تو من سرحد بر ادم خود دان
برسانه و خدمت تو از عاقل علی ذکب سید بر سیم کل سیم
خبر حق میان و حسن عهد تو داد جوارب جوارب حال تو که
منزق اعدال را برین نامه تو زبیر که بافت از لفظ تو نرود
به معانی الفاظ او غیب بیع به ستوانه الفاظ الی لطیف و بیع
بر چشم سرش نهادم و می نتم از یاد دست من دستش دران
خوش قدم در راه با یخ باخ زود از من نرود در هر باغ
بسته چشمه بر سید بر سیم که از دست یادش می که جوی
دانشاعت می که کنده سخن دیده و انمی می شود خیال یا سیم
تقصه کنیم که تو عالم جودت دور از تو جانم که که در سارو
حال دل از تریب ششایی بیجام و سلام و بخود چون از
و ان فرات که شمع عم در حرکت قوه کایر که گران ملاود افکار
در دیده بر سیم میبارا حردیه که نه جن بر بود چون نامه
شیر شمع که تا از داد قلی که دم شکسته قوت تا از دل
ای رخ آرزنده با نام و دیگر مردم ازین غم که بر نامه ام
کربد انستی که نرود تو این چنین سخت بندد لکوز